| تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹ |

اقتران شدید و واقعیت‌های اجتماعی: دیدگاهی معتدل در هستی‌شناسی اجتماعی

سید علی سیدی فرد*
فلسفهٔ غرب معاصر، دانشگاه شهید بهشتی
s_seyyedifard@sbu.ac.ir

چکیده

هستی‌شناسی اجتماعی از حوزه‌های پیش‌رونده و مورد توجه فلسفهٔ علم اجتماعی معاصر است. مسئلهٔ اصلی در این حوزه، نحوهٔ تحقق واقعیت‌های اجتماعی است. به‌طورکلی دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد: کل‌گرایی هستی‌شناختی و فردگرایی هستی‌شناختی. کل‌گرایان قائل به تقلیل‌نیافتن واقعیت‌های اجتماعی به مجموعهٔ افراد و روابط میان آن‌ها هستند و فردگرایان واقعیت‌های اجتماعی را قابل تقلیل به مجموعهٔ افراد می‌دانند. در سنت فکری اسلامی نیز این مسئله، به‌خصوص پس از علامه طباطبایی، مورد توجه قرار گرفته است. کل‌گرایان برای دفاع از ادعای خود دو دسته استدلال ارائه کرده‌اند: استدلال‌های فلسفی و استدلال‌های تجربی. در این مقاله، با تکیه بر شیوهٔ استدلال‌آوری گذر به بهترین تبیین، ابتدا استدلال‌های فلسفی کل‌گرایان نقد و بررسی و سپس دیدگاهی معتدل و ایجابی ارائه می‌شود. براساس این دیدگاه، کُلّ غیرقابل تقلیلی به نام جامعه یا فرهنگ وجود ندارد، اما در عین حال واقعیت‌های اجتماعی خصلت الزام‌آوری، ثبات و تقرر خود را دارند. این دیدگاه مبتنی بر پاره‌ای از دستاوردهای علم اصول فقه، به‌خصوص آرای میرزای نائینی و شهید محمد باقر صدر است. دیدگاه معتدل ارائه‌شده، لوازم گوناگونی در حوزهٔ روش شناخت اجتماعی دارد و به توسعهٔ روشی به نام ژرف‌کاوی منجر شده است. روش استدلال بر مدعای اصلی مقاله گذر به بهترین تبیین است.

کلیدواژه‌ها: هستی‌شناسی اجتماعی، کل‌گرایی، فردگرایی، اقتران شدید، الزام دلالت‌شناختی، الزام روان‌شناختی.

* https://orcid.org/0000-0003-3769-0837

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

مقدمه

هستی‌شناسی اجتماعی یکی از حوزه‌های پیشرو و در حال گسترش فلسفهٔ معاصر است. مسئلهٔ اصلی این حوزهٔ فلسفی شناخت نحوهٔ وجود[1] و تحقق واقعیت‌های حوزهٔ اجتماعی است (Searle, 2010, p. 5). هر نوع موضع‌گیری نظری در قبال مسئلهٔ اصلی این شاخهٔ فلسفی، پیامدهای معناداری را برای علوم اجتماعی پذیرفته از نظر یک اندیشمند به دنبال می‌آورد. روش شناخت یک پدیدهٔ خاص، از جمله یک پدیدهٔ اجتماعی، تا حدی در گروی تلقی فلسفی ما از وضعیت هستی‌شناختی آن پدیده است؛ برای مثال بعید است بتوان با همان روشی که واقعیت‌های مجرد و انتزاعی مانند اشیاء ریاضیاتی را مطالعه می‌کنیم، موجودات متعلق به عالم طبیعت را بررسی کنیم.

در مقالهٔ حاضر دیدگاهی ایجابی و فردگرایانه در باب نحوهٔ وجود واقعیت‌های اجتماعی ارائه می‌شود. این دیدگاه مبتنی بر برخی دستاورهای اصولی مانند تفکیک سطوح سه‌گانهٔ دلالت و بحث اقتران شدید (قرن أکید) در دانش اصول فقه است. مدعای این مقاله براساس گذر به بهترین تبیین[2] موجه شده است. در این روش، فرضیه‌ای که بهتر از فرضیه‌های دیگر شواهد موجود را تبیین می‌کند، به‌منزلهٔ بهترین تبیین پذیرفته می‌شود. ملاحظات تبیینی راهنمای استنباط هستند و دانشمند از شواهد موجود فرضیه‌ای را استنباط می‌کند که به بهترین نحو همان شواهد را تبیین می‌کند (Lipton, 2008, p. 193). در میان تبیین‌های محتمل، تبیینی بهتر است که واجد معیارهایی مانند سادگی (هستی‌شناختی و تبیینی) صحت، سازگاری[3]، شمول[4] و ثمربخشی[5] باشد (Sankey, 2008, p. 255). معیاری که بیشتر دربارهٔ آن مناقشه شده، اصل سادگی و به‌طور خاص اصل سادگی هستی‌شناختی است. سادگی هستی‌شناختی به این معناست که یک نظریهٔ در مقایسه با نظریه‌ای دیگر موجودات کمتری را فرض می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر، نظریهٔ T_1 از نظریهٔ T_2 به لحاظ هستی‌شناختی ساده‌تر است، اگر T_1 زیرمجموعهٔ سرهٔ[6] T_2 باشد اصل سادگی هستی‌شناختی نیز بیان می‌کند: در شرایط مساوی[7] اگر نظریهٔ T_1 از نظریهٔ T_2 به لحاظ هستی‌شناختی ساده‌تر باشد، آن‌گاه ترجیح T_1 بر T_2 عقلانی است (Baker, 2016, p, 19)[8].

1. Mode Of Existence.
2. Inference To The Best Explanation (Ibe).
3. Consistency.
4. Breadth.
5. Fertility.
6. Proper Subset.
7. Other Things Being Equal.

۸. البته در شرایط واقعی چنین چیزی کمتر رخ می‌دهد و بنا به تعابیر مربوط به نمودار ون، در غالب موارد نسبت دو نظریه از نظر موجوداتی که فرض می‌کنند نسبت عموم و خصوص من وجه است نَه عموم و خصوص مطلق.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

پرداختن به بحث‌های فنی مربوط به‌سادگی هستی‌شناختی با هدف مقالهٔ حاضر سازگاری ندارد و در اینجا تنها به ذکر یک نکتهٔ ضروری بسنده می‌شود. فرض کنید T_1 و T_2 دو نظریه هستند که بخشی از پدیده‌هـــای اجتماعی را تبیین می‌کنند. T_2 برای تبیین پدیده‌های مذکور شـــئ b را فرض می‌کند و T_1 بـــدون فرض‌کردن b تبیینی به همان قوت ارائه می‌کنـــد. در اینجا تنها دلیل پذیرفتن b در T_2 نقش تبیینی[1] b در T_2 اســـت؛ بنابرایـــن اگر این نقش تبیینی حذف شـــود، چنان‌که در T_1 صورت پذیرفته اســـت، هیچ دلیلی بـــرای پذیرفتن b باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، ایـــن ادعا که چیزی به نام b وجود دارد، بدون دلیل اســـت. روشن است که مدعای بدون دلیل کاذب نیست، بلکه ممکن است صادق یا کاذب باشد و اشکال T_2 این است که شامل مدعایی بی‌دلیل یا گزاره‌ای غیرموجه (وجود داشتن b) است.

۱. کل‌گرایی و فردگرایی هستی‌شناختی

دیدگاه‌های طرح‌شـــده در هستی‌شناســـی اجتماعی را می‌توان به دو دســـتهٔ کلی تقسیم کرد: الف) دیدگاه‌های فردگرایانه، ب) دیدگاه‌های کُل‌گرایانه. فردگرایی هستی‌شناختی بیان می‌کند واقعیت‌ها یا پدیده‌های اجتماعی کاملاً ساخته‌شده از واقعیت‌های فردی بوده یا وابسته به آن‌ها هستند (Epstein, 2014, p. 18). براســـاس این دیـــدگاه واقعیت‌های اجتماعی قابل تقلیل به افـــراد و روابط میان آن‌ها هستند. در مقابل، کل‌گرایی هستی‌شناختی قائل به تقلیل‌نداشتن واقعیت‌های اجتماعی به افراد و روابط میان آن‌هاست. در یک تقسیم‌بندی کلی ادلهٔ کل‌گرایان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) استدلال‌های پیشـــین: استدلال‌هایی که براســـاس برخی اصول موضوعه و بدون بررسی پســـینی شواهد، مدعایی را اثبات می‌کنند. در اینجا پیشـــینی‌بودن به معنای کانتی آن به کار نرفته است، بلکه تنها به معنای تکیه بر اصول موضوعه و بررسی‌نشدن پسین شواهد است.

ب) استدلال‌های پسین: استدلال‌هایی که با تکیه بر ملاحظهٔ پسین مجموعه‌ای از شواهد مدعایی را تأیید می‌کنند. این شـــواهد گاهی شـــواهد غیرمتنی هستند (تمســـک به برخی پدیده‌های تجربی مانند الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی) و گاهی شـــواهد متنی (مثلاً تمسک به آیات قرآن در سنت اسلامی).

از آنجا که شیوهٔ اســـتدلال‌آوری این مقاله استنباط بهترین تبیین (IBI) است و با چنین روشی نمی‌توان اســـتدلال‌های اصل موضوعی را نقد کرد، در مقام نقد، تنها اســـتدلال‌های پسین بررسی می‌شـــوند. البته اندیشمندان مسلمان بیشتر براساس شواهد تجربی و نقلی از دیدگاه‌های کل‌گرایانهٔ

1. Explanatory Role.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

خود دفاع کرده‌اند. اســتدلال‌های پیشــین معدودی که در سنت اســلامی به نفع کل‌گرایی سامان یافته‌اند در موضع دیگری نقد و بررسی شده است.[1]

۲. استدلال‌های پسین به نفع کل‌گرایی در سنت اسلامی

این دسته از استدلال‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) اســتدلال‌های نقلی: استدلال‌های نقلی با تکیه بر بعضی شواهد نقلی از کل‌گرایی دفاع می‌کنند. علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۳۰ ق، ص۳۵۱) و در امتداد ایشان، شهید مطهری (مطهری، ۱۳۹۰، ص۳۷-۴۲) چنین اســتدلال‌هایی را اقامه کرده‌اند. همهٔ شــواهد نقلی مذکور مؤید این نکته هســتند که جامعه صفاتی حقیقی دارد و آنچــه واقعیتی ورای افراد و مجموعه روابط آن‌ها ندارد نمی‌تواند واجد صفات حقیقی باشد.

ب) اســتدلال‌های تجربی: اســتدلال‌های تجربی برای دفاع از کل‌گرایی به شواهدی تمسک می‌کنند که ادراک تجربی دارند. الزام‌آوری[2] و قهر و غلبهٔ جامعه بر افراد از این دست شواهد اســت. علامه طباطبایی بیان می‌کند «ترس و وحشــت‌های عمومی که در مواقع شکست، ناامنــی، زلزله، قحط و وبا پدید می‌آید یا -در رتبهٔ پایین‌تر و با تأثیر کمتر- مراســم متعارف و پوشــش‌هایی که در یک ملت رواج می‌یابد به اندازه‌ای نیرومند است که قوهٔ ادراک و فکر را از افــراد می‌گیرد و آنــان را ناچار می‌کند که از جامعه پیــروی کنند» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص۶۰). این تعبیر علامه بی‌شباهت به تعابیر امیل دورکیم در دفاع از عینی‌بودن واقعیت‌های اجتماعی نیســت. او بیان می‌کند «آن‌ها [واقعیت‌های اجتماعی]، نه‌تنها شــیوه‌های عمل و تفکری هستند که خارج از آگاهی افراد تحقق دارند، بلکه علاوه بر این، واجد قدرت قهرآور و غالبی می‌باشند که از طریق آن خود را بر فرد تحمیل می‌کنند» (Durkheim, 1982, p. 51). جالب آنکه علامه طباطبایی در جلد چهارم تفســیر المیزان از اوگوست کنت، به‌منزلهٔ کســی که بنا به گفته‌ها بنیان‌گذار تاریخ امت‌ها بوده، سخن به میان آورده است (طباطبایی، ۱۴۳۰ ق، ج ۴، ص۹۷). دورکیم نیز در کتاب قواعد بیان می‌کند کُنت اعلام کرد پدیده‌های اجتماعــی، واقعیت‌هایی طبیعــی و در معرض قوانین طبیعی هســتند. او در طرح این ادعا آشکارا خصلت آن‌ها را به‌منزلهٔ اشیاء به رسمیت شناخت» (Durkheim, 1982, p. 63). البتــه دورکیم پس از این عبــارت بیان می‌کند که کنت در عمل به لوازم روش‌شــناختی این

۱. ر.ک: سیدی‌فرد، سید علی و فرقانی، محمدکاظم. ۱۳۹۴.

2. Coercion.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

دیدگاه پایبند نبود. به‌طورکلی، شـــواهد تجربی اصلی مورد استناد کل‌گرایان را می‌توان به سه دستهٔ کلی تقسیم کرد (تقریباً این شواهد در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی به‌صورت نسبتاً واضحی مطرح شده‌اند (دورکیم، ۱۳۸۷، ص۲۷-۳۷):

الف) اســـتقلال هستی‌شـــناختی واقعیت‌های اجتماعی دربارهٔ افراد: به این معنا که افراد از بین می‌روند و واقعیت‌های اجتماعی همچنان باقی می‌مانند.

ب) الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعـــی: واقعیت‌های اجتماعی کنش‌های افراد را محدود و مقید می‌کنند و به همین دلیل دارای تأثیرگذاری علی و وجودی واقعی و مستقل از افراد هستند.

ج) مقاومـــت واقعیت‌های اجتماعـــی در برابر تغییر: واقعیت‌های اجتماعـــی در برابر اراده‌های انســـانی مقاومت می‌کنند. ما نمی‌توانیم به‌راحتی فرهنـــگ جاافتاده در میان گروه خاصی از مردم را تغییر دهیم.

این شواهد سه‌گانه به‌طور تفصیلی‌تر و ذیل عنوان «شواهد ارائه‌شده از سوی کل‌گرایان» توضیح داده شـــده و نقد می شـــوند. ما ابتدا به طرح دیدگاه خود به‌منزلهٔ تبیینـــی بدیل در مقابل کل‌گرایی می‌پردازیم. ســـپس این شواهد ســـه‌گانه را بدون پذیرش کلی تقلیل‌ناپذیر به افراد تبیین می‌کنیم و وجوه بهتربودن تبیین پیشنهادی دربارهٔ تبیین‌های کُل‌گرایانه را بیان خواهیم کرد.

۳. دیدگاه برگزیده در باب واقعیت اجتماعی

براساس دیدگاه پذیرفته‌شده، به‌صورت بسیار فشـــرده می‌توان واقعیت‌های اجتماعی را به این نحو تحلیل کرد:

واقعیت اجتماعی مرکبی اعتباری اســـت کـــه اجزای تشـــکیل‌دهندهٔ آن عبارت‌اند از «نماد»، «عنـــوان» و مجموعه‌ای از «گزاره‌های هنجاری»، به نحوی کـــه نماد با مفهوم و مفهوم با مجموعه گزاره‌های هنجاری مذکور، در بافتی خاص اقتران شدید یافته‌اند.

ابتدا لازم است مفاهیم به‌کاررفته در تعبیر فوق به اختصار معرفی شوند. «نمادها» دال‌های قراردادی و فیزیکی هستند و کارکرد اصلی آن‌ها ایجاد مفاهمه است (طباطبایی، بی‌تا، ص۱۶-۱۷). همچنین زبانی نیستند و اشکال گوناگونی دارند؛ برای مثال لباس‌های یک افسر پُلیس دلالت می‌کنند بر اینکه او پلیس و به تعبیر ساده‌تر بر پلیس‌بودن آن شخص است. «گزاره‌های هنجاری» گزاره‌هایی هستند که از جهان خارج حکایت نمی‌کنند، بلکه حاکی از خواست‌ها هستند. آن‌ها در بسیاری از موارد معطوف به تحقق عملی خاص در جهان خارج هستند. عنوان پلیس حامل برخی گزاره‌های هنجاری است؛ گزاره‌هایی از قبیل «باید از دستورات پلیس تبعیت کرد»، «پلیس باید با اعمال مُجرمانه برخورد کند» و...

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

یک عنوان واحد، در بافت‌های گوناگون، با گزاره‌های هنجاری متفاوتی مقترن می‌شود؛ به این معنا که گزاره‌های مذکور به زمینه حساس هستند؛[1] برای مثال ممکن است افرادی که در شرق کشور زندگی می‌کنند، در مقایسه با افرادی که در غرب کشور ساکن هستند، گزاره‌های هنجاری متفاوتی را به پلیس نسبت دهند. البته این به معنای نفی هرگونه ارتباط میان گزاره‌های مذکور نیست، بلکه آن‌ها در بافت‌ها و زمینه‌های اجتماعی مختلفی که تحت یک فرهنگ کلی‌تر قرار دارند، واجد نوعی شباهت خانوادگی[2] هستند. ممکن است در یک بافت فرهنگی، گزاره‌های هنجاری الف، ب، ج و د به پلیس نسبت داده و در یک بافت فرهنگی دیگر گزاره‌های هنجاری الف، ب، ج و هـ به همان عنوان نسبت داده شوند.

ویتگنشتاین پس از طرح نظریهٔ کاربردی معنا[3] در کتاب تحقیقات فلسفی[4] (Wittgenstein, 1958, p. 21)، برای توضیح کاربردهای متنوع یک عبارت زبانی واحد از مفهوم بازی‌های زبانی استفاده می‌کند؛ بازی‌های متنوع و متفاوتی وجود دارند که بر همهٔ آن‌ها لفظ بازی اطلاق می‌شود؛ بر همین منوال، کاربردهای زبانی متنوع و متفاوتی برای یک عبارت زبانی واحد وجود دارد و برای اشاره به همهٔ آن‌ها از همان یک عبارت زبانی استفاده می‌شود. (ibid, p. 31-32).[5] درواقع میان همهٔ کاربردهای یک عبارت زبانی واحد، امر مشترکی وجود ندارد، اما این کاربردهای متفاوت واجد ارتباط خاصی هستند که برای توضیح آن می‌توان از تمثیل شباهت خانوادگی استفاده کرد. در یک خانواده ممکن است چشم‌ها و بینی دختر شبیه پدر باشد، لب‌های پدر شبیه پسر به نظر برسد و ابروهای پسر شبیه مادر باشد. در این مثال، در عین درک شباهت میان اعضای خانواده نمی‌توان امر مشترک و واحدی را میان همهٔ اعضای خانواده پیدا کرد (ibid, p. 32).[6]

در اینجا نیز ارتباط میان گزاره‌های متفاوتی که در بافت‌های گوناگون به یک عنوان واحد (مانند عنوان پلیس) نسبت داده می‌شوند، به‌صورت شباهت خانوادگی است. در بافت اجتماعی الف مجموعه‌ای از گزاره‌ها به عنوان پلیس نسبت داده می‌شود؛ در بافت اجتماعی ب، مجموعه‌ای از گزاره‌های دیگر به عنوان مذکور نسبت داده می‌شود و به تبع افراد تلقی‌های متفاوتی را از عنوان پلیس خواهند داشت، اما میان این تلقی‌های گوناگون شباهت خانوادگی وجود دارد.[7]

1. Context-Sensitive.
2. Family Resemblance.
3. Use Theory Of Meaning.

۴. بند ۴۳ کتاب تحقیقات فلسفی.
۵. بندهای ۶۵ و ۶۶ کتاب تحقیقات فلسفی.
۶. بند ۶۷ کتاب تحقیقات فلسفی.
۷. در رابطه با به‌کارگیری ایدهٔ شباهت خانوادگی دو نکته وجود دارد:
الف) نگارندهٔ مقالهٔ حاضر تنها از ایدهٔ شباهت خانوادگی برای توضیح بخشی از دیدگاه خود استفاده کرده است و

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

۳-۱. اقتران شدید و فرایند دلالت در ذهن

چنانکه بیان شـد، واقعیت اجتماعی یک مرکب اعتباری اسـت؛ به این معنا که رابطهٔ میان اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن (نماد، عنوان و مجموعه گزاره‌های هنجاری) یک رابطهٔ قراردادی و وابسته به ذهن[1] اسـت. اگر هیچ ذهنی وجود نمی‌داشـت، چنین رابطه‌ای هم تحقق نمی‌یافت؛ مثلاً اینکه کلاه و یونیفرم خاصی بر پلیس بودن یک شـخص دلالت داشـته باشـد امری قراردادی و وابسته به ذهن اسـت (رابطهٔ نماد و عنوان). ممکن است در فرهنگی دیگر پوشـش دیگری دلالت بر پلیس‌بودن یک شـخص داشته باشد. همچنین اینکه عنوان پلیس بر مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری دلالت می‌کند نیز امری قراردادی اسـت (رابطهٔ عنوان و مجموعه گزاره‌های هنجاری) و ممکن اسـت در فرهنگی دیگر باید و نبایدهای دیگری بر رفتار پلیس حاکم باشد.

در اینجا پرسـش مهم این اسـت که چگونه این واقعیت‌های اعتباری و وابسـته به ذهن سبب فشار و الزام بر رفتارهای اجتماعی می‌شوند؛ چیزی که همواره بسیاری از کل‌گرایان از جمله برخی جامعه‌شناسـان کلاسیک نظیر مارکس و دورکیم بر آن تأکید کرده‌اند. برای پاسخ به این پرسش باید دقیق‌تـر ماهیت وضع و قرارداد و به این منظـور برخی پژوهش‌های محققان اصولی در علم اصول فقه را بررسی می‌کنیم. در دانش اصول فقه تحقیقات بسیاری در باب ماهیت رابطهٔ واژگان و معانی انجام شـده است و برخی شش نظریهٔ متفاوت را در باب نحوهٔ ربط واژه به معنا از یکدیگر تفکیک کرده‌اند (روحانی، ۱۴۱۳، ص۴۳). محققان علم اصول در تحلیل رابطهٔ میان واژه و معنا با مشکلی جـدی مواجه بودند: از سـویی رابطهٔ واژه و معنا یا همان علقهٔ وضعیـه در ظاهر نوعی رابطهٔ عِلی اسـت؛ یعنی به‌محض تصور لفظ ذهن متوجه معنا می‌شود، اما از سوی دیگر روشن است که این رابطه رابطه‌ای طبیعی نیسـت؛ یعنی طبیعت یک واژهٔ خاص، بدون مدخلیت هیچ عامل دیگری، مسـتلزم معنای به‌خصوصی نیسـت؛ برای مثال خود لفظ «آب» به طبعیت خود و بدون مدخلیت هیچ عامل دیگری مسـتلزم معنای آب نیست. اگر چنین بود، کسانی که با زبان فارسی آشنا نبودند نیـز با تصور لفظ «آب» به معنای آب پی می‌بردند؛ در حالی که چنین نیسـت؛ زیرا کسـی که به قراردادهای زبانی یک زبانِ خاص آگاه نیست، از تصور واژگان آن زبان به معانی آن‌ها پی نمی‌برد؛ بنابراین این رابطه، به واسطهٔ وضع و قرارداد حاصل می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶، ص۳۰). حال پرسش این است که چگونه رابطه‌ای عِلی و لزومی میان واژه و معنا به‌واسطهٔ وضع و قرارداد حاصل می‌شود.

به همهٔ لوازم «نظریهٔ کاربردی معنای» ویتگنشتان قائل نبوده و حتی با این نظریه همدل نیست.

ب) تقریرات دیگری از ایدهٔ شـباهت خانوادگی وجود دارد که در عین پیچیده‌تر و تکنیکی‌تربودن، مناسب استفاده در بحث ارائه‌شده در متن نیست.

1. Mind-Dependent.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

یکی از نظریات مطرح‌شـــده برای پاســـخ به این مشکل نظریهٔ اقتران شـــدید (قرن أکید) شهید محمدباقر صدر اســـت. شهید صدر پس از نقد و بررسی دیدگاه‌های مختلف در باب وضع[1] (رابطهٔ واژه و معنا) دیدگاه خود را بیان می‌کند. برای حل این پارادوکس، او به تحلیل ذهن روی می‌آورد. از نظر شهید صدر در حوزهٔ دلالت سه قانون طبیعی بر ذهن حاکم است:

قانون ۱. ادراک یک شـــیء علت پدیدارشـــدن تصور آن در ذهن است؛ مثلاً اگر اسبی را مشاهده کنیم، صورت اسب نیز در ذهن ما شکل می‌گیرد.

قانون ۲. ادراک چیزی که شبیه چیز دیگری است، علت پدیدارشدن تصور آن چیز دیگر در ذهن اســـت؛ مثلاً اگر عکس اسب را ببینیم (که شبیه اسب واقعی است) صورت اسب در ذهن ما پدیدار می‌شود.

قانون ۳. اگر دو یا چند چیز به‌شـــدت با یکدیگر مقترن و همراه شوند، تصور هرکدام از آن‌ها علت پدیدارشـــدن تصور دیگری در ذهن اســـت؛ مثلاً صدای اسب همواره با خود اسب همراهی و مقارنت دارد؛ به همین دلیل اگر کسی صدای اسب را بشنود صورت اسب را نیز تصور می‌کند.

قانون دوم و سوم به‌نوعی در امتداد قانون اول قرار می‌گیرند؛ همان‌طور که طبق قانون ۱، ذهن ما از مواجهه با خود شیء به تصور شیء منتقل می‌شود، از مواجهه با امر مشابه (قانون ۲) و همچنین امر مقارن (قانون ۳) شیء نیز به تصور آن شیء منتقل می‌شود. در قانون سوم که از آن به قانون اقتران شدید (قرن أکید) یاد می‌شود، صرف اقتران و همراهی دو شیء کافی نیست، بلکه این همراهی باید شدید و أکید باشد. اقتران شدید به یکی از انحای زیر محقق می‌شود:

الف) اقتران یا همایندی کمی: منظور از اقتران کمی، همراه شدن دو شیء در دفعات زیاد و مکرر اســـت؛ برای مثال دو دوست را در نظر بگیرید که همواره با یکدیگر هستند، با دیدن یکی از آن‌ها به یاد دیگری می‌افتیم. مهم‌ترین عنصر در اقتران کمی، عنصر تکرار زیاد است.

ب) اقتران یا همایندی کیفی: اقتران کیفی به معنای همراه‌شدن یک چیز با چیزی دیگر تحت شرایطی است که برای شخص تجربه‌کننده بسیار مهم است (حسینی حائری، ۱۴۲۸، ص۹۹-۱۰۳). حکایت پادشاه و کنیزک در مثنوی معنوی را به خاطر آورید. پادشاهی عاشق کنیزی می‌شود و او را با خود به قصر می‌برد، اما کنیز بیمار شده و طبیبان از درمان او عاجز می‌شوند. مردی الهی در کســـوت طبیب ظاهر شده و درمی‌یابد «تن خوش است و او گرفتار دل است». حکیم الهی برای تشخیص بیماری کنیز نبض او را گرفته و اسم شهرها را یک به یک می‌برد:

۱. شـــهید صدر نظریهٔ تعهد، نظریهٔ جعل واقعی و ســـه قرائت متفاوت از نظریهٔ اعتبار را نقد و بررســـی کرده و سپس دیدگاه خود را بیان می‌کند.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

شـــهر شـــهر و خانـــه خانه قصـــه کرد
نه رگـــش جنبید و نـــه رخ گشـــت زرد
نبـــض او بر حـــال خـــود بُـــد بی‌گزد
تـــا بپرســـید از ســـمرقند چـــو قنـــد
نبض جســـت و رویْ ســـرخ و زرد شـــد
کـــز ســـمرقندی زرگـــر فـــرد شـــد

با شـــنیدن نام سمرقند نبض کنیز شروع به تندزدن کرد؛ زیرا معشوق او (زرگری سمرقندی) در آن شهر بود. اینکه ذهن کنیز از شنیدن نام سمرقند به تصور معشوق خویش منتقل می‌شود، به‌دلیل اهمیت عشـــق و معشوق نزد اوست نه به‌دلیل آنکه زرگر ســـمرقندی را بارها در شهر سمرقند دیده اســـت. اگر چنین بود، این تبادر و انتقال ذهنی تنها دربارهٔ زرگر رخ نمی‌داد و هر ذهن او از شنیدن نام ســـمرقند به هر آنکه از سمرقندیان می‌شـــناخت منتقل می‌شد؛ بنابراین اگر دو چیز (مانند شهر سمرقند و معشوق) تحت شـــرایطی که از نظر تجربه‌کنندهٔ آن مهم است (مانند وضعیت عشق) با یکدیگر مقترن شوند، ذهن از مواجهه با یک (شهر سمرقند) به دیگری (معشوق) منتقل می‌شود.

شـــهید صدر با تکیه بر قانون اقتران شـــدید می‌کوشـــد پارادوکس وضع را حل کند. طبق قانون تکوینی اقتران شدید (قانون ۳) وقتی دو امر نزد ذهن اقتران و همراهی شدیدی پیدا می‌کنند، تصور یکی از آن‌ها سبب تصور دیگری است. از نظر شهید صدر، فرایند وضع و قرارداد زبانی، مصداقی برای قانون فوق پدید می‌آورد. قانون اقتران شـــدید (قانون ۳) قانونی تکوینی و غیرقراردادی است؛ ایجاد رابطهٔ قراردادی میان واژه و معنا تنها فراهم‌کنندهٔ مصداقی برای صدق این قانون اســـت؛ یعنی در فرایند وضع ما مصداقی را بـــرای آن قانون کلی به وجود می‌آوریم نه خود آن قانون را. در برخی موارد، معنا و واژه‌ای که به ازای آن قرار داده می‌شود، مکرر با یکدیگر به کار گرفته می‌شوند (اقتران یـــا همایندی کمی) که از آن به وضع تعینی یاد می‌شـــود. در برخی مـــوارد دیگر، واژه و معنا تحت شـــرایطی خاص و مهم، نظیر شـــرایط نام‌گذاری، با یکدیگر اقتران و همراهـــی می‌یابند (اقتران یا همایندی کیفی) که از آن به وضع تعیینی تعبیر می‌شـــود؛ بنابراین هرچند رابطهٔ واژه و معنا رابطه‌ای طبیعی نیست، اما از آنجا که آن دو (واژه و معنا) به سبب این قرارداد با یکدیگر اقترانی شدید (کیفی یا کمی) پیدا می‌کنند، تصور یکی از آن‌ها ســـبب پدیدارشـــدن تصور دیگری در ذهن می‌شود. از آنجا که قانون اقتران شـــدید قانونی ناظر به فرایندهای حاکم بر ذهن انسان در حیطهٔ دلالت است، حوزهٔ اطلاق آن گســـترده‌تر از زبان و رابطهٔ واژگان و معانی است و به‌تبع می‌توان آن را به حوزه‌های دیگری تعمیم داد.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

تا اینجا بیان شـــد که واقعیت اجتماعی ترکیبی اعتباری متشکل از نماد، عنوان و مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری است؛ به‌نحوی‌که میان عناصر سه‌گانهٔ مذکور اقتران یا همایندی شدید وجود داشته باشد. به تعبیر دقیق‌تر، نماد با عنوان اقتران شدید یافته است و عنوان با مجموعه گزاره‌های هنجاری. طبق توضیحاتی که در باب قانون اقتران شدید داده شد، ذهن ما از مواجهه با مجموعه‌ای از نمادها (یونیفرم و کلاه پلیس) به عنوانی خاص (عنوان پلیس) منتقل می‌شود و از عنوان پلیس به مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری («باید از دســتورات پُلیــس تبعیت کرد»، «پلیس باید بــه اعمال مجرمانه واکنش نشــان بدهد» و...). انتقال ذهن ما از نمادها بــه عناوین و از عناوین به گزاره‌های هنجاری یک انتقال شبه علی و غیراختیاری است و دلیل آن اقتران شدید میان عناصر سه‌گانهٔ مذکور است.

۳-۲. سطوح دلالت و معنای مضمون در واقعیت اجتماعی

چنان‌که توضیح داده شــد، در یک بافت اجتماعی خاص، ذهن اشخاص از مواجهه با مجموعه‌ای از نمادها به ناگزیز و بهاضطرار به عنوانی خاص منتقل می‌شود و تصور آن عنوان خاص نیز علت حصول گزاره‌های هنجاری خاصی در ذهن آن‌ها می‌شــود. در اینجا پرسش جدیدی آشکار می‌شود و آن این است که آیا فرد خاصی محتوای گزاره‌های هنجاری مذکور را به‌طور جدی اراده کرده است؟ آیا نوعی مراد متکلم[1]، مدلول تصدیقی یا به تعبیر مضیق‌تر، نوعی اراده‌ای جدیه در پس این گزاره‌های هنجاری وجود دارد؟ برای روش‌شــدن اصل پرسش باید ابتدا به‌طور مختصر سطوح دلالت را توضیح بدهیم. محققان علم اصول دلالت الفاظ بر معانی را واجد سه سطح می‌دانند: الف) دلالت تصوریه یا لُغویه، ب) دلالت تصدیقیهٔ اولی یا ارادهٔ استعمالیه، ج) دلالت تصدیقیهٔ ثانیه یا ارادهٔ جدیه. به‌طورکلی دلالت تصوریه همان دلالتی اســت که خود لفظ واجد آن است، فارغ از اینکه چه کسی آن را به کار می‌برد. دلالت تصوریه متعلق به الفاظ اســت و دلالت تصدیقیه متعلق به اشخاص. اکنون به‌طور دقیق‌تری، براساس کلمات میرزای نائینی، به تفکیک انواع دلالت و شرح آن‌ها می‌پردازیم.[2]

۳-۲-۱. دلالت تصوری

مدلول تصوری یا معنای ســمانتیک معنایی است که خود واژه به ذهن متبادر می‌کند، فارغ از اینکه چه

1. Speaker's Meaning.

۲. مطالب این بخش بازنویســی و برداشــت نویســنده از بخش‌های مختلفی از کتاب «اجود التقریرات» (نائینی، ۱۳۷۶، ج۱، ص۳۲، تحت عنوان «الامر الثانی: فی أنّ الدلالة تابعة للارادة ام لا» و همچنین ج ۱، ص۴۷۷ ذیل عنــوان «انّه وقع الکلام فی انّ العام المخصص هل هو حقیقة او مجاز») و همچنین آثار اصولی گوناگون شــهید صدر، از جمله حلقهٔ ثانیهٔ و ثالثهٔ از کتاب «دروس فی علم الاصول» است.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

کسی آن را به کار می‌برد. «مدلول تصوری» در مقابل «مُراد جدی» قرار دارد؛ اولی معنای خود واژه است، دومی منظور شـــخص از به‌کاربردن واژه. مدلول تصوری معنای کلام است و مراد جدی قصد متکلم از به‌کارگیری واژگان. ویژگی‌های مدلول تصوری (معنای سمانتیک) را می‌توان به این نحو خلاصه کرد:

الف) تنها وابسته به فرایند وضع و اقتران شدید میان واژه و معنا نزد ذهن اشخاص است.

ب) متوقف بر استعمال الفاظ توسط گوینده‌ای آگاه و هشیار نیست.

ج) متوقف بر توجه به بافت و سیاقی که واژگان در آن به کار گرفته می‌شوند نیست.

برای توضیح قیود فوق، به این مثال توجه کنید:

فرض کنید یادداشتی از یک روزنامه را انتخاب و با قیچی کلمات آن را جدا می‌کنید. سپس آن‌ها را در کیســـه‌ای ریخته، تکان می‌دهید و تعدادی کلمه را انتخـــاب می‌کنید و کنار هم قرار می‌دهید (کاری که منســـوب به برخی طرف‌داران دادائیسم در ادبیات اســـت). اکنون تصور کنید برخلاف انتظار شما حاصل این کار چنین می‌شود:

دل بـــه جایـــی و ســـر بـــه جایـــی بند
در کشـــاکش گسســـت بنـــد از بنـــد
می‌تـــوان بـــا کـــدام ســـحر عظیـــم
خویشـــتن را ز خویشـــتن برکنـــد؟
برگه‌هـــای دلـــم ســـیاه و ســـپید
لابه‌لایـــش پـــر از چرنـــد و پرنـــد

این واژگان دارای معنا هســـتند و کسی که با قراردادهای زبانی در زبان فارسی آشنا باشد معنای آن را درمی‌یابد (شـــرط الف)، اما براساس فرض ما هیچ‌کس معنای آن‌ها را اراده نکرده است؛ زیرا واژگان مذکور تنها برحســـب اتفاق کنار یکدیگر قـــرار گرفته‌اند؛ بنابراین، درک مدلول تصوری این واژگان متوقف بر اســـتعمال آن‌ها از سوی گوینده‌ای آگاه نیست (شرط ب). همچنین انتقال معنای واژگان مذکور به ذهن ما در گروی توجه به بافت و ســـیاقی که در آن اظهار شده‌اند نیست و اساساً کسی این واژگان را اظهار نکرده است (شرط ج).

۳-۲-۲. مراد جدی

مراد جدی همان قصد اصلی گوینده از به‌کارگیری کلام اســـت. معمولاً میان مراد جدی گوینده و مدلول تصوری واژگانی که به کار می‌برد تطابق وجود دارد، اما همیشـــه چنین نیســـت. در مواردی کـــه گوینده تعابیر کنایی، مجازی و اســـتعاری به کار می‌برد، مدلول تصـــوری و مراد جدی تطابق

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

ندارند؛ برای مثال اگر شـــخصی بگوید «مرغ همسایه غاز است»، مدلول تصوری و مراد جدی او تطابق ندارند. مدلول تصوری این واژگان این است که مرغی که در مایملک همسایه قرار دارد تحت گونهٔ غازها قرار می‌گیرد. اما مراد جدی گوینده آن اســـت کـــه تصور مخاطب او دربارهٔ ویژگی‌ها و دارایی‌های دیگران نادرست و همراه با اغراق است. مراد جدی دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) همیشـــه ضمن مدلول تصوری بیان می‌شـــود (حتی اگر مراد جدی متکلم مطابق با مدلول تصوری واژه نباشد).

ب) همواره توسط گوینده‌ای آگاه و هشیار اظهار می‌شوند.

ج) فهم آن در گروی توجه به بافت و زمینه‌ای است که در آن اظهار می‌شود.

د) گوینده باید جدی و در مقام بیان باشد (صدر، ۱۹۹۱م، ص۷۲-۸۷).

در مثال بالا (بیان ضرب‌المثل «مرغ همسایه غاز است») همهٔ شروط فوق ضروری است. به طور خلاصه، مدلولِ تصوری معنایِ متبادر از خود واژگان است و مراد جدی معنای مستفاد از قصدِ متکلم.

۳-۳. مراد جدی و واقعیت‌های اجتماعی

پس از بیان این مقدمات، به پرســـش اصلی خود بازمی‌گردیم: آیا واقعیت‌های اجتماعی، علاوه بر مدلول تصوری که عبارت است از همان گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با یک عنوان خاص، واجد مدلول تصدیقی نیز هستند؟ آیا در پس این گزاره‌های هنجاری، مراد جدی خاصی نهفته است؟ اگر آری، چه کســـی چنان اراده‌ای کرده است؟ پاسخ به پرسش اول مثبت است. وقتی با مجموعه‌ای از نمادها (کلاه و یونیفرم پلیس) مواجه می‌شـــویم، ذهن ما به‌اضطرار به عنوانی خاص (عنوان پلیس) منتقل می‌شود و به‌محض درک عنوان مذکور، مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری («باید از دستوران پلیس تبعیت کرد» و...) به ذهن ما متبادر می‌شـــود. در اینجا معمولاً کسی که واجد عنوان خاصی است (شـــخص پُلیس)، مدلول گزاره‌های هنجاری مقترن‌شـــده با عنوان منتسب به خود را به‌طور جدی اراده می‌کند. این یعنی دربارهٔ واقعیت‌های اجتماعی علاوه بر گزاره‌های هنجاری که از صِرف مواجهه با نمادها به ذهن ما متبادر می‌شود (و امری است ناشی از قانون اقتران شدید)، انسان‌ها نیز توقع دارند که دیگر انسان‌ها رفتار خود را براساس این گزاره‌های هنجاری تنظیم کنند.

عناویـــن مختلف از طریق شـــبکه‌ای از گزاره‌هـــای هنجاری متقابل و درهم‌تنیـــده به یکدیگر وابســـته‌اند؛ برای مثال عنوان معلم به عنوان دانش‌آموز وابســـته اســـت؛ چراکه شـــبکه‌ای از باید و نبایدهای متقابل میان کسی که واجد عنوان معلمی است و کسی که واجد عنوان دانش‌آموزی است وجود دارد. دانش‌آموز به محض اینکه تشخیص دهد عنوان معلم بر شخص خاصی صدق می‌کند،

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

گزاره‌های هنجاری مقترن با آن عنوان به ذهنش متبادر می‌شود و معلم هم کسی است که مدلول این گزاره‌ها را جدی اراده کرده اســت؛ یعنی توقع دارد دانش‌آموز به آن‌ها پایبند باشد. در مقابل، معلم به‌محض اینکه دریابد عنوان دانش‌آموز بر شخص خاصی صدق می‌کند، مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری مقترن با عنوان دانش‌آموز («باید به دانش‌آموز مطالب درســی را آموخت» و...) به ذهنش متبادر می‌شود. دانش‌آموز نیز مدلول گزاره‌های هنجاری فوق را جدی اراده می‌کند؛ یعنی توقع دارد معلم به آن‌ها پایبند باشد.

۳-۴. لایه‌های الزام در واقعیت‌های اجتماعی

شــخص در مواجهه با واقعیت‌های اجتماعی، معمولاً با دو گونه الزام روبه‌رو می‌شود: الف) الزام دلالت‌شناختی، ب) الزام روان‌شناختی.

۳-۴-۱. الزام دلالت‌شناختی (ناگزیری نشانگانی)

الزام دلالت‌شــناختی نتیجهٔ قانون اقتران شدید اســت. وقتی دو امر به‌شدت نزد ذهن با یکدیگر مقترن می‌شــوند، شخص به‌ناچار و به‌اضطرار از مواجهه با یکی از آن‌ها متوجه دیگری می‌شود. اقتران شــدید ممکن اســت میان هر مجموعه‌ای از امور رخ بدهد؛ گاهی اقتران شدید میان واژه و معناســت و گاهی اقتران شدید میان دســته‌ای از نمادها، عناوین و گزاره‌های هنجاری و گاهی میان اموری دیگر.

از آنجــا که واقعیت‌های اجتماعی (مرکب‌های اعتباری متشــکل از نمــاد، عنوان و گزاره‌های هنجاری) مصداقی از قانون اقتران شــدید را پدید می‌آورند، نوعی الزام دلالت‌شــناختی (ناگزیری نشــانگانی) را بر ذهن اشخاص تحمیل می‌کنند. اشــخاص به‌ناچار و از روی اضطرار از مواجهه با برخی نمادها، متوجه برخی عناوین خاص می‌شــوند و توجه به آن عناوین موجب متبادرشــدن مجموعــه‌ای از گزاره‌های هنجاری به ذهن آن‌ها می‌شــود. در مواجهه با یــک واقعیت اجتماعی، شــخص چه بخواهد و چه نخواهــد، مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجــاری را در ذهن خود احضار می‌کند؛ درســت همان‌طور که یک فارسی‌زبان، چه بخواهد و چه نخواهد، از شنیدن لفظ «ماه» به معنای ماه منتقل می‌شود.

۳-۴-۲. الزام روان‌شناختی (ناگزیری روانی)

بیان شد که در حوزهٔ امور اجتماعی، علاوه بر دلالت تصوری (انتقال ناگزیر ذهن از نماد به عناوین

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

و گزاره‌های هنجاری)، نوعی مراد جدی هم در کار اســت و شخص یا اشخاصی مدلول گزاره‌های هنجــاری مذکور را اراده کرده‌اند؛ برای مثال یک شــخص (به‌منزلهٔ یک معلــم) مدلول گزاره‌های هنجاری مقترن‌شــده با عنوان معلمی را اراده می‌کند؛ یعنی توقــع دارد افراد (به‌منزلهٔ دانش‌آموزان) به آن باید و نبایدها پایبند باشــند. به میان آمدن عنصر مراد جدی سبب شکل‌گیری نوع جدیدی از الزام، یعنی الزام روان‌شــناختی (ناگزیری روانی) می‌شــود؛ برای مثال دانش‌آموز علاوه بر اینکه به محــض مواجهه با معلم مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری را بی‌اختیار در ذهن خود حاضر می‌کند (الزام دلالت‌شــناختی) از آنجا که می‌داند معلم مدلول آن گزاره‌ها را اراده کرده است (مراد جدی)، از واکنش احتمالی معلم، درصورت پایبندنبودن به مدلول گزارهٔ هنجاری مورد نظر او پرهیز می‌کند (الزام روان‌شــناختی). واکنش معلم نوعی واکنش منفی و تنبیهی خواهد بود و اشخاص معمولاً از تنبیه و واکنش‌های منفی به لحاظ روانی احتراز دارند.

نکتهٔ مهم در باب الزام روان‌شناختی توجه به پیوستگی و خصلت شبکه‌ای واقعیت‌های اجتماعی است. خصلت شــبکه‌ای و درهم‌تنیدهٔ واقعیت‌های اجتماعی سبب می‌شود الزامات روان‌شناختی فشار زیادی را بر افراد تحمیل کنند. برای توضیح این نکته به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید دانش‌آموزی به این گزارهٔ هنجاری مقترن‌شــده با عنــوان معلم که «باید به معلم احترام گذاشــت» توجه نمی‌کند و به مدلول آن پایبند نیســت. در اینجا ابتدا به نظر می‌رسد تنها معلم است که به‌طور جدی مدلول گزارهٔ فوق را اراده کرده است و دانش‌آموز تنها با تنبیه احتمالی یک شــخص خاص، یعنی معلم روبه‌رو است، اما با نگاه دقیق‌تر درمی‌یابیم مدیر مدرسه نیز بنا به اینکه واجد عنوان مدیر مدرســه است، «باید از معلم دفاع کند» و به این ترتیب می‌تواند تحت شــرایطی خاص، دانش‌آموز را اخراج کند. فرض کنیم دانش‌آموز سماجت به خرج می‌دهد و به معلــم بی‌احترامی می‌کند و مدیر هم او را اخراج می‌کند، اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شــود، ســازمان‌های مختلف برای اســتخدام اشــخاص، از آن‌ها مدارک آموزشــی و پژوهشــی معتبر می‌طلبنــد؛ برای مثال عنوان مدیر بانــک نیز با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری اقتران شــدید یافته اســت. همچنین او «باید کسانی را اســتخدام کند که مدارک آموزشی معتبر دارند» (گزارهٔ هنجاری). در چنین موقعیتی، دانش‌آموز مذکور به‌دلیل اخراج‌شــدن از مدرسه نمی‌تواند مدرک آموزشی معتبری داشته باشد و به‌تبع نمی‌تواند در بانک استخدام شود. شبکهٔ پیوستهٔ واقعیت‌های اجتماعی بســیار وسیع و گسترده است و به همین دلیل، شخص درصورت تبعیت‌نکردن از برخی گزاره‌های هنجاری خاص باید تنبیه‌ها و پیامدهای متعاقب آن را به‌صورت پیوســته و متصل پذیرا باشد.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

شکنندگی الزام‌های اجتماعی

با توجه بـــه توضیحاتی که تاکنون دربارهٔ ماهیت واقعیت اجتماعی داده شـــد، این نکته آشـــکار می‌شـــود که این واقعیت‌ها اموری برساختنی و وابسته به مشـــاهده‌گر هستند و همهٔ سطوح الزام آن، اعم از الزام دلالت‌شـــناختی و الزام روان‌شـــناختی، اموری تغییرپذیر و شـــکننده هســـتند. البته همیشـــه این الزام‌ها نوعی تقرر و ثبات را بر روابط اجتماعـــی حاکم می‌کنند، اما برخلاف دیدگاه‌هـــای کل‌گرایانـــه به‌هیچ‌وجه امور متافیزکیِ مســـتقلی که خود را بر افـــراد تحمیل کنند و شـــخص قدرت مقابلهٔ با آن‌ها را نداشـــته باشد محسوب نمی‌شـــوند. ثبات و تقرر واقعیت‌های اجتماعی محصول دو گونه الزام است:

الف) الزام دلالت‌شاختی (قانون اقتران شدید)؛

ب) الزام روان‌شناختی (پرهیز از تنبیه و خطر محتمل).

نکتهٔ بسیار مهم آن است که الزام دلالت‌شـــناختی مبنایی را برای تحقق الزامات روان‌شناختی فراهـــم می‌آورد، درســـت همان‌طور که دلالـــت تصوریهٔ الفاظ، ســـبب امکان ابـــراز مراد جدی می‌شـــود؛ برای مثال اگر عنـــوان معلم با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری اقتران شـــدید نیافته بود (الزام دلالت‌شـــناختی)، شـــخص معلم دیگر توقع تبعیت دانش‌آموزان از آن گزاره‌های هنجاری را نمی‌داشـــت؛ به این ترتیب، مبنای اصلی الزام و فشارآوری واقعیت‌های اجتماعی، همین الزامات دلالت‌شـــناختی هســـتند که از طریق فرایند اقتران شدید شـــکل می‌گیرند. برای فهم این مطلب به مثالی زبانی توسل می‌جوییم:

شـــخص فارســـی‌زبان، برای اشـــاره به معنای آب ناچار اســـت از لفظ «آب» استفاده کند؛ چراکه در نزد فارســـی‌زبانان معنای آب با لفظ آب اقتران شـــدید یافته اســـت. به‌دلیل همین الزام دلالت‌شـــناختی به‌وجودآمده از طریق فرایند اقتران شـــدید، ما به‌عنوان فارسی‌زبان برای اشاره به معنای آب نمی‌توانیم از لفظ «eau» اســـتفاده کنیم و به‌ناچار باید لفظ «آب» را به کار ببریم. در فرهنگی خاص نیز عنوان معلم نزد کســـانی که در آن فرهنگ زیســـت می‌کنند، با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری خاص اقتران شـــدید یافته اســـت، ما نمی‌توانیم در عین پذیرش نقش معلمی مانـــع انتقال ذهن دیگران از عنوان معلمی به مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری خاص شـــویم و به‌تبع مانع شـــکل‌گیری پاره‌ای توقعات در ذهن آن‌ها بگردیم. با این حال، واقعیت‌های اجتماعی اموری وابســـته به ذهن اشـــخاص هســـتند؛ همان‌طور که رابطهٔ میان لفظ و معنـــا رابطه‌ای ذاتی نیســـت، رابطهٔ میان عنوانی خـــاص و مجموعه‌ای از گزاره‌های اقتران شـــدیدیافته با آن عنوان نیز رابطه‌ای ذاتی نیست.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

استدلال در دفاع از دیدگاه ارائه‌شده

با توجه به اینکه الگوی استدلال‌آوری پژوهش حاضر استنباط بهترین تبیین است باید نشان داد که:

الف) این دیدگاه شـــواهد کل‌گرایان در تأیید عینی‌بودن واقعیت‌های اجتماعی و تقلیل‌نداشـــتن آن‌ها به افراد را بدون توســـل به ایدهٔ تحقق اســـتقلالی واقعیت‌های اجتماعی به نحو بهتری تبیین می‌کند.

ب) همچنین این دیدگاه نقص‌های نظریه‌های فردگرایانهٔ دیگر را ندارد یا نسبت به دیگر نظریات فردگرایان نقص‌های کمتری دارد.

شواهد اقامه‌شده از سوی کل‌گرایان

به نظر می‌رســـد کل‌گرایان براساس الگوی اســـتنباط بهترین تبیین شواهد زیر را مؤید مدعای خود می‌دانند (دورکیم، ۱۳۸۷، ص۲۷-۳۷):

الف) استقلال هستی‌شناختی واقعیت‌های اجتماعی برای افراد

کل‌گرایان اظهار می‌کنند امور اجتماعی به‌طور مســـتقل از افراد تحقق دارند. افراد انســـانی به دنیا می‌آیند و از دنیا می‌روند؛ درحالی‌که واقعیت‌های اجتماعی همچنان باقی هستند و با مرگ یک یا دو فرد از بین نمی‌روند؛ برای مثال در طول مدت‌زمانی خاص حتی ممکن است یک نسل به‌طور کامل از بین بروند، اما فرهنگ آن‌ها باقی بماند و نسل بعدی نیز تحت تأثیر آن فرهنگ باشد.

بقای واقعیت‌های اجتماعی در طول نسل‌های مختلف نمی‌تواند شاهدی بر مدعای کل‌گرایی باشـــد؛ چراکه ممکن اســـت واقعیت‌های اجتماعی از طریق آموزش و نسل به نسل به افراد منتقل شود. این مطلب که جمع خاصی از افراد از بین می‌روند و در عین حال، برخی امور اجتماعی ناظر به زندگی آن‌ها باقی می‌ماند، به‌هیچ‌وجه مستلزم استقلال امور اجتماعی مذکور نیست؛ زیرا ممکن است آن‌ها با فرایند انتقال و آموزش، به جمع خاص دیگری منتقل شده و وابسته به جمع دوم باشند. تنها نابودشدن همهٔ افراد انسانی و بقای واقعیت‌های اجتماعی مستلزم قائل‌شدن به تقلیل‌نیافتن این واقعیت‌ها به مجموعهٔ افراد و روابط میان آن‌هاست، نه بخشی از انسان‌ها.

ب) الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی

مهم‌ترین و جدی‌ترین شـــاهدی که کل‌گرایان در تأیید مدعای خود بیان می‌کنند، مسئلهٔ الزام‌آوری[1]

1. Coercive Character Of Social Facts.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

واقعیت‌های اجتماعی و فشـار آن‌ها بر افراد اسـت. افـراد تحت تأثیر فشـارهای اجتماعی قرار می‌گیرند؛ اینکه من نقش خاصی مانند نقش معلمی را بر عهده بگیرم موجب مقید و محدودشـدن کنش‌های من می‌شود. وقتی در بستر اجتماعی خاص به‌منزلهٔ معلم شناخته می‌شوم، نمی‌توانم هر نوع رفتاری را انجام دهم. وقتی در بستر اجتماعی خاص، به‌عنوان فرزند یک مجرم حرفه‌ای شناخته می‌شوم، با محدودیت‌ها و فشارهایی جدی روبه‌رو می‌گردم. نقش اجتماعی من، پایگاه اجتماعی من، نهادهـای اجتماعی خاصی که با آن‌هـا تعامل دارم و درمجموع، فرهنگـی که در آن زندگی می‌کنم کنش‌های مرا محدود و مقید می‌کنند. گویی تحت نوعی فشـار و الزام بیرونی قرار دارم که هیچ‌کدام از افراد خاص مسبب اصلی آن نیست.

در پاسـخ باید گفـت این امر که کنش‌های یک فـرد تحت تأثیر واقعیت‌هـای اجتماعی قرار دارد و هیچ‌کدام از افراد به‌تنهایی مسـبب ایجاد چنین فشاری نیسـت، به نحو بهتری نیز می‌تواند تبیین شـود. براسـاس دیدگاهی که بیان شـد، واقعیت‌های اجتماعی از قبیل عناوینی هستند که با گزاره‌های هنجاری خاصی اقتران شـدید یافته‌اند. اقتران شـدید میان آن‌ها سبب شکل‌گیری نوعی الزام دلالت‌شـناختی در قالب شـبکه‌ای از واقعیت‌های اجتماعی مرتبط و به‌تبع شکل‌گیری الزام روان‌شـناختی می‌شـود. این امر که اگر من نقش معلمی را بپذیرم، ناچار مقید به باید و نبایدهای خاصی می‌شوم به این نحو تبیین می‌شود:

الف) انتساب عنوانی خاص به شخصی خاص: مثلاً عنوان معلم به شخص الف اسناد داده می‌شود.

ب) الـزام دلالت‌شـناختی: عنوان معلم با مجموعـه‌ای از گزاره‌های هنجاری نـزد اذهان افراد یک جامعهٔ خاص اقتران شـدید می‌یابند؛ درنتیجه، به‌محض مواجهه با شـخصی که واجد عنوان معلم اسـت، ذهن آن‌هـا متوجه مجموعهٔ گزاره‌های هنجاری مذکور می‌شـود (الزام دلالت‌شناختی).

ج) الزام روان‌شناختی: شخص، به‌عنوان یک معلم، اگر مطابق گزاره‌های هنجاری خاصی که در جامعهٔ او با عنوان معلم اقتران شـدید یافته‌اند رفتار نکند با واکنش‌های تنبیهی دیگران مواجه خواهد شد (الزام روان‌شناختی). افراد دیگر توقع دارند او مطابق گزاره‌های هنجاری مذکور رفتار کند؛ یعنی به‌تبع الزام دلالت‌شناختی، افراد درگیر الزام‌های روان‌شناختی می‌شوند. خصلت شبکه‌ای و به‌هم‌پیوستهٔ واقعیت‌های اجتماعی فشار الزام‌های روان‌شناختی را بیشتر می‌کند.

ج) مقاومت واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییر

کل‌گرایـان، در پاره‌ای از موارد، چنین اسـتدلال می‌کنند که واقعیت‌هـای اجتماعی در برابر تغییر

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

مقاومت می‌کنند، اما اگر این امور وابســته به اذهان فردی بودند، مقاومت آن‌ها در برابر ارادهٔ افراد معنایی نداشت. در پاســخ باید گفت مقاومت واقعیت‌های اجتماعی در مقابل ارادهٔ افراد نیز نشان از تحقق مســتقل آن‌ها نیست، بلکه می‌توان با تکیه بر دیدگاهی که بیان آن گذشت و بدون پذیرش تحقق اســتقلالی این واقعیت‌ها چنین پدیده‌ای را توجیه کرد. گفته شد گزاره‌های هنجاری خاصی با عناوین و نمادهای خاصی اقتران شــدید می‌یابند. پس از شــکل‌گیری این اقتران شدید در ذهن افراد یک اجتماع، از مواجهه با نمادهای مربوط دســته‌ای از گزاره‌های هنجاری به ذهن آن‌ها متبادر می‌شــود. در اینجا نوعی الزام دلالت‌شناختی وجود دارد که مبنای پاره‌ای از الزام‌های روان‌شناختی اســت. الزام‌های دلالت‌شناختی بر پایهٔ قانون اقتران شدید شــکل می‌گیرند و زمانی که دو امر نزد ذهن شخص یا اشــخاصی اقتران شــدید بیابند، نمی‌توان به‌راحتی تلازم میان آن دو را در ذهن آن شخص از بین برد.

مقاومت واقعیت‌های اجتماعی ناشــی از اقتران شدید یافتن عناوین و گزاره‌های مذکور و به‌تبع شــکل‌گیری نوعی الزام دلالت‌شناختی اســت. الزام و ثبات رابطهٔ دلالی میان عناوین و گزاره‌های هنجاری مذکور منشــأ تقرر و ثبات الزام‌های روان‌شناختی میان آن‌ها می‌شود. به این ترتیب به نظر می‌رسد با تکیه بر دیدگاه ارائه‌شده در پژوهش حاضر می‌توان شواهد مورد استناد کل‌گرایان را تبیین کرد.

وجه بهتربودن تبیین ارائه‌شده دربارهٔ تبیین کل‌گرایان

تبیین ارائه‌شده، دربارهٔ تبیین کل‌گرایان سه مزیت عمده دارد:

اول اینکه ســادگی هستی‌شناختی بیشــتری دارد؛ به این معنا که برای تبیین پدیده‌های اجتماعی واقعیت‌هــای کمتری را فرض می‌کند. تبیین حاضر بدون درنظرگرفتن واقعیت‌های اجتماعی به‌عنوان موجوداتی که به مجموعهٔ افراد تقلیل‌پذیر نیستند همهٔ شواهد مورد استناد کل‌گرایان را تبیین می‌کند. وقتی واقعیت اجتماعی به‌عنوان امری عینی و تقلیل‌ناپذیر به افراد هیچ نقش تبیینی خاصی در یک نظریه نداشــته باشــد، فرض وجود آن غیرضروری می‌شود؛ به تعبیر دیگر، قائل‌شــدن به وجود عینی واقعیت اجتماعی، بدون اینکه نقش تبیینی خاصی در یک نظریه داشته باشد، تنها یک مدعای بدون دلیل است.

دوم اینکه تبیین حاضر شکنندگی نظم اجتماعی را بهتر تبیین می‌کند. تبیین‌های کل‌گرایانه بیشتر به بعد الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی توجه می‌کنند. آنان به این حقیقت که این واقعیت‌ها چگونه تغییر پیدا می‌کنند و از بین می‌روند کمتر توجه دارند. براســاس این دسته از دیدگاه‌ها

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

واقعیت‌هـــای اجتماعی اموری بیرونی و تقلیل‌ناپذیر به افراد هســـتند که بر اشـــخاص تأثیر می‌گذارند. دیدگاه‌هـــای کل‌گرایانه در تبیین پدیده‌هایی ماننـــد انقلاب و اصلاح اجتماعی و به‌طورکلی پدیده‌هایی که عاملیت انســـانی در آن‌ها نقش چشـــمگیری دارد، با مشکلات بیشتری روبه‌رو می‌شوند.

ســـوم آنکه این دیدگاه، برخلاف غالب دیدگاه‌های کل‌گرایانه -و نه همهٔ آن‌ها- ماهیت محفوف به معنـــای واقعیت‌های اجتماعی را آشـــکار می‌کند. در اینجا در عیـــن اینکه تقرر، ثبات و الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی با تکیه بر الزام‌های دلالت‌شـــناختی و روان‌شناختی تبیین می‌شـــوند، معناداربودن این واقعیت‌ها نیز توضیح داده می‌شـــود. واقعیت اجتماعی اساساً پدیده‌ای نمادین و واجد دو سطح از دلالت- دلالت تصوریه و تصدیقیهٔ ثانیه- است.

وجه بهترین‌بودن تبیین فردگرایانهٔ حاضر در مقایسه با دیگر تبیین‌های فردگرایانه

نظریات فردگرایانه بیشـــتر به نقد دیدگاه‌های کل‌گرایانه روی آورده‌اند و کمتر به ارائهٔ تبیینی ایجابی برای شواهد ارائه‌شده از ســـوی کل‌گرایان توجه کرده‌اند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین معضل نظریات فردگرایانـــه تبیین‌نیافتن مناســـب برای پدیدهٔ الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی اســـت. بیشـــتر این دیدگاه‌ها واقعیت‌های اجتماعی را وابســـته به پذیرش جمعی[1] یا اعتبـــارات اجتماعی می‌دانند، اما صِرف پذیـــرش و اعتبار جمعی الزام‌آوری و فشـــار واقعیت‌های اجتماعـــی را تبیین نمی‌کند. اگر واقعیت‌های اجتماعی کاملاً وابسته به ارادهٔ افراد باشند و بقای آن‌ها نیز در گروی بقای ارادهٔ آگاهانهٔ افراد دربارهٔ اســـتمرار و تداوم باشـــد، چگونه افراد تحت الزام و فشار آن‌ها قرار می‌گیرند؛ برای مثال جان ســـرل معتقد است اسناد یک کارکرد وضعی[2] به شـــیء یا شخصی خاص از طریق یک حیث التفاتی جمعی[3] موجب شکل‌گیری یک واقعیت نهادی[4] می‌شود. حال سخن این است که اگر اسناد یک کارکرد وضعی و اعتباری به شـــیئی خاص، مادامی که متعلق ارادهٔ جمعی افراد (حیث التفاتی جمعی) قرار می‌گیرد اســـتمرار می‌یابد، چگونه خود افراد را تحت فشار قرار می‌دهد؟ چگونه امری که کاملاً تابع ارادهٔ جمعی اســـت، خصلتی الزامی و غیراختیاری پیدا می‌کند؟ پاســـخ این مسئله براساس دیدگاه ارائه‌شده با توجه به الزام دلالت‌شناختی براساس قانون اقتران شدید و به‌تبع آن الزام روان‌شناختی است.

1. Collective Acceptance.
2. Status Function.
3. Collective Intentionality.
4. Institutional Facts.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

نتیجه‌گیری

خطوط کلی دیدگاه ارائه‌شده در این مقاله را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:

الف) هـر واقعیت اجتماعی عبارت اسـت از یک مرکب اعتباری و متشـکل از نماد، عنوان و مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری که در بافتی خاص با یکدیگر اقتران شدید یافته‌اند.

ب) ممکن است به یک عنوان واحد در بافت‌های فرهنگی مختلف مجموعه گزاره‌های هنجاری متفاوتی اسناد داده شود، اما میان آن‌ها شباهت خانوادگی وجود دارد.

ج) قانون اقتران شـدید بیان می‌کند هر گاه دو شـیء با یکدیگر اقتران شدید بیابند، ذهن انسان از تصور یکی از آن‌ها به تصور دیگری منتقل می‌شـود. اقتران شـدید یا به علت همراهی دو شـئ با یکدیگر به‌صورت مکرر و بسـیار زیاد رخ می‌دهد (اقتران کمی) یا به‌علت همراهی و مقارنت دو شـیء با یکدیگر، تحت شرایطی که برای شخص تجربه‌کننده اهمیت بسیاری دارد (اقتران کیفی).

د) از آنجا که در واقعیت‌های اجتماعی یـک عنوان خاص، مانند عنوان معلم، با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری اقتران شـدید می‌یابد، ذهن به‌محض تصور آن عنوان خاص، بی‌اختیار و ناگزیر، مجموعه گزاره‌های هنجاری مذکور را تصور می‌کند.

هـ) مدلول تصوری معنایی اسـت که خود لفظ، فارغ از اینکه چه کسـی آن را به کار می‌برد، بر آن دلالت می‌کند. دلالت تصوری نتیجهٔ فرایند اقتران شـدید دو امر نزد ذهن یک شـخص اسـت. درمقابل، مراد جدی معنایی است که یک شـخص آگاه و جدی از به‌کاربردن لفظ اراده کرده اسـت. با توجه به این تفکیک، باید توجه داشـت گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با عنوانی خاص، مدلول تصوری آن عنوان هسـتند. افرادی که دربارهٔ یک عنوان خاص قرار دارند، کسـانی هسـتند که مدلول گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با آن عنوان را بهطور جدی اراده می‌کنند.

و) مدلول تصوری در واقعیت‌های اجتماعی همراه نوعی الزام دلالت‌شـناختی اسـت و مراد جدی منشـأ نوعی الزام روان‌شناختی است. الزام دلالت‌شناختی به این معناست که ذهن، ناگزیـر از تصور عنوانی خاص به مجموعـه گزاره‌های هنجاری مقترن‌شـده با آن منتقل می‌شـود. این الزام نتیجهٔ قانون اقتران شـدید است. الزام روان‌شـناختی به معنای الزام و فشـاری اسـت که واکنش تنبیهی و احتمالی شـخصی خاص، درصورت مخالفت با او، بر یک فـرد دیگر وارد می‌کند. درواقع اگر فردی از این گزاره‌هـای هنجاری تبعیت نکند، احتمـالاً با واکنش تنبیهی فـردی که مدلول این گزاره‌ها را به‌طور جدی اراده کرده اسـت

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

مواجه می‌شـــود. همین واکنش تنبیهی محتمل نوعی الزام و محدودیت را به همراه می‌آورد که به آن الزام روان‌شناختی گفته می‌شود.

ز) الزام‌های دلالت‌شـــناختی در واقعیت‌های اجتماعی زمینه‌ساز تحقق الزام‌های روان‌شناختی هســـتند؛ برای مثال زمانی که عنوانی خاص، مانند عنـــوان معلم با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری خاص اقتران شـــدید می‌یابند و به‌تبع نوعی الزام دلالت‌شـــناختی به وجود می‌آید، شـــخص با پذیرفتن آن عنوان در وضعیتی قرار می‌گیرد که دیگران از او توقعات خاصی دارند (الزام روان‌شـــناختی). توقعات آنان به این دلیل است که در ذهن آن‌ها دسته‌ای از گزاره‌های هنجاری با عنوان اسناد داده شده به آن شخص، اقتران شدید یافته‌اند (الزام دلالت‌شناختی).

ح) دیدگاه ارائه‌شـــده در این مقاله می‌تواند شـــواهدی مانند بقا واقعیت‌هـــای اجتماعی و زوال افـــراد، الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی و مقاومت واقعیت‌هـــای اجتماعی در برابر تغییر را که کل‌گرایان برای تأیید دیدگاه خود اســـتناد می‌کنند، به‌صورتی بهتر و بدون توســـل به ایدهٔ عینیت‌داشتن واقعیت‌های اجتماعی تبیین کند.

ط) دیـــدگاه بیان‌شـــده در پژوهش حاضر به نحو بهتری از ســـایر دیدگاه‌هـــای فردگرایانه پدیدهٔ الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی را تبیین می‌کند.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

کتابنامه

۱. دورکیم، امیل. ۱۳۸۷. **قواعد روش جامعه‌شناسی**. ترجمهٔ علی‌محمد کاردان. چاپ هشتم. تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۲. روحانی، محمد. ۱۴۱۳ ق. **منتقی الاصول**. ج ۱. چاپ اول. قم: چاپخانهٔ امیر.

۳. سیدی‌فرد، سید علی و فرقانی، محمدکاظم. ۱۳۹۴. «نقد نظریهٔ اصالت فرهنگ براساس آموزه‌های حکمت متعالیه». **دوفصلنامهٔ پژوهشی دین و سیاست فرهنگی**. سال دوم. شمارهٔ ۵. صص ۳۳-۴۸.

۴. حسینی حائری، سیدمحمد کاظم. ۱۴۲۸ ق. **مباحث الاصول**، الجزء الاول من القسم الاول. [تقریر مباحث شهید صدر توسط آیت الله سید کاظم حسینی الحائری]. الطبعه الاولی. قم: دارالبشیر.

۵. صدر، محمد باقر. ۱۹۹۱م. **دروسٌ فی علم الأصول** (الحلقة الثانية)، التحقيق و التعليق: السيد علی أكبر الحائری، قم: مجمع الفكر الإسلامی، الطبعهٔ الأولی

۶. طباطبایی، محمدحسین. ۱۴۳۰ ق. **المیزان فی تفسیر القرآن**. جلدهای ۳ و ۴. الطبعه الاولی. قم: منشورات ذوی القربی.

۷. ــــــــــــ. ۱۳۸۷. **روابط اجتماعی در اسلام**. ترجمهٔ محمدباقر حجتی. چاپ اول. قم: مؤسسهٔ بوستان کتاب.

۸. ــــــــــــ. (بی‌تا). **حاشیه علی الکفایه**. ج ۱. چاپ اول. قم: بنیاد فکری و علمی علامه طباطبایی.

۹. مطهری، مرتضی. ۱۳۹۰. **فلسفهٔ تاریخ**. ج ۴. چاپ ششم. تهران: انتشارات صدرا.

۱۰. نائینی، محمدحسین. ۱۳۷۶. **فوائد الاصول**. ج ۱. تقریرات محمد علی کاظمی خراسانی. چاپ اول. قم: انتشارات جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

۱۱. ــــــــــــ. ۱۳۵۲. **اجود التقریرات**، تقریرات ابوالقاسم خوئی. قم: مطبهٔ عالعرفان.

12. Durkheim, E. 1982. The Rules of Sociological Metho. translated by W.D. Halls. United States of America. McMillan Pres

13. Epstein, B. 2014. "What Is Individualism in Social Ontology? Ontological Individualism vs. Anchor Individualism". in Julie Zahle and Finn Collin (eds.). Rethinking the Individualism-Holism Debate: Essays in the Philosophy of Social Science, Springer International Publication

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

14. Searle. J. 2010. Making the Social World. Oxford: Oxford University Press.
15. Lipton, P. 2008. "Inference to the Best Explanation". In the Routledge Companion to the Philosophy of Science edited by Stathis Psillos and Martin Curd. first edition. United State of America. Blackwell Publishers
16. Sankey, H. 2008. "Scientific Method". In the Routledge Companion to the Philosophy of Science edited by Stathis Psillos and Martin Curd. first edition. United State of America. Blackwell Publishers.
17. Baker. A. 2016. Simplicity. The Stanford Encyclopedia of Philosophy. Edited by Edward N. Zalta

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]